

انعکاس عناصر برجسته تابو و توتّم در منطق الطیر

عطار نیشابوری

احمدخیالی خطیبی^۱

چکیده

فصل مشترک تابو و توتّم احترام و تقدس برای هر چیز یا شی است که اقوام، قبایل، طبقه یا افراد خاصی را شامل می‌شود تا جایی که این احترام و تقدس منجر شود که انجام دادن یا ندادن آن ممنوع و ناپسند به شمار آید؛ البته با این تفاوت عمده که تابو -در شرایط کنونی در تمام طبقات جوامع بشری حضور دارد- هم معنای مقدس و پاک و هم نامقدس و ناپاک را در بر دارد و در کل نوعی ممنوعیت را می‌رساند؛ هر تابویی به مثابه (ورود ممنوعی) است که شکستن حریم آن مؤاخذه بشری یا آسمانی را در پی دارد.

با توجه به این حقیقت مهم که «تابو»ها هنجارها، رفتارها و گفتارهای معینی هستند که بر اساس ارزش‌های خاصی پذیرفته و توسط اجتماع یا گروه خاصی پایه ریزی شده اند که تخطی از آن‌ها دشوار یا ناممکن بوده یا خواهد بود؛ با استفاده از روش تحقیق توصیفی از نوع بررسی موردی و تحلیلی سعی شده است در پژوهش پیش روی ابتدا اصطلاحات و اصول پرکاربرد تابو و توتّم مطرح گردد و در گام بعد با محدود کردن معنای تابو در ممنوعیت مقدسات و منهیات دینی به بررسی و تحلیل دقیق مقدسات و نامقدسات در ادیان مختلف و ارائه نمونه‌هایی از تابو با توجه به بیان بزرگان عرفان، در منطق الطیر عطار پرداخته شده است.

کلمات کلیدی: تابو و توتّم (هنجار و ناهنجار)، جامعه، اقوام، شعر، عرفان، عطار

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی . ahmadkhatibi840@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله : ۱۳۹۷/۰۳/۰۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۱/۲۵

۱- مقدمه

تابو (مقدس) همواره یکی از متداول‌ترین مفاهیم کاربردی در زندگی اجتماعی و اعتقادات دینی انسان‌های اولیه تاکنون بوده است. انسان‌ها همواره در زندگی اجتماعی خود یک نوع عقیده یا احترام مذهبی نسبت به مکانی خاص یا شخص معین یا چیزی مخصوص (هم چون خدا یا خدایان زمان و...) دارند و همیشه نسبت به آن احترام آمیخته به احتیاطی ویژه قائل هستند که هیچ کس نمی‌تواند به آن دست بزند و بدان صدمه برساند و تنها اشخاصی که دارای صفاتی خاص مانند رئیس خانواده یا شیخ قبیله یا کاهن یا کشیش و... که برای انسان‌های زمان خود محترم محسوب می‌شود، می‌توانند به آن دست بزنند؛ هم چنین در عرف اجتماعی در جوامع مختلف، برخی رفتارها و گفتارها تابو و خط قرمز هستند و نیز در طبقه خاص عرفان مواردی از رفتار و گفتار افراد آن طبقه، تابو و خط قرمز هستند. بنابراین مقدمات و حتی نامقدمات نقش قابل توجهی را در صحنه روابط اجتماعی و زندگی ایفا می‌کند.

از طرفی توتم نیز یک شیء طبیعی یا حیوانی است که جنبه‌ی معنوی داشته و یک جامعه نه تنها به آن اعتقاد دارد بلکه آن را به عنوان نماد پذیرفته است.

با بررسی انجام گرفته در زمینه مورد نظر، به نظر می‌رسد که پژوهش‌های صورت پذیرفته حول محور متغیر مستقل پژوهش یعنی تابو و توتم بسیار کم است؛ با این حال دو پژوهش ذیل که عناصر مطروحه را تا حدی در ادبیات، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده بدین شرح می‌باشد: «نقش توتم در نفی ازدواج با محارم در ایران باستان» از رضا ستاری و مرضیه حقیقی که ازدواج با محارم را از دیدگاه توتم مورد بررسی قرار داده و نتایج حاصله را در سه بخش بدین صورت تقسیم‌بندی نمودند: الف) نظریه‌های پژوهشگران در زمینه ازدواج با محارم در ایران زردشتی بررسی شد ب) با توجه به نشانه‌هایی که در متون زردشتی و شاهنامه فردوسی دیده می‌شود، توتم پرستی و باور ایرانیان باستان به این آیین کهن نشان داده شد ج) با توجه به نظریه‌های صاحب نظرانی چون فروید^۱، دورکیم^۲، و استروس^۳، با پذیرش باورهای توتمی، منع ازدواج با محارم و شیوع برون همسری در ایران باستان توجیه شد. پژوهش دیگر با عنوان

1. Freud
2. Durkheim
3. Strauss

«بررسی و تحلیل تابو در بوف کور» از شیرزاد طایفی و الناز خجسته که روانکاوی شخصیت راوی در داستان بوف کور، تابوهای روح وی و دلایل شکل گیری آن را به صورت تحلیلی بررسی نمودند تا دریابند اساساً چه عواملی موجب شکل گیری شخصیت «راوی» با این ویژگی ها شده است. همانگونه که مشخص است با توجه به تازه بودن موضوع پژوهش از طرفی و پرداختن به امور مقدس و نامقدس و باید و نباید ها (هنجارها و ناهنجارها) در ادیان و جوامع مختلف و بعضی کشورها از طرف دیگر، انجام کاوشی تازه در مورد موضوع تحقیق از اهمیت قابل توجهی برخوردار است تا با نگرشی جدید در این جستار بتوانیم از طریق اصول و قوانین، هنجارها از دیگر موارد زندگی اجتماعی، عقیدتی و غیره مجزا شوند.

با توجه به این نکته که یکی از طبقات اجتماعی، عقیدتی و فرهنگی، طبقه عرفان است که پیروان آن از همان آغاز برای خود مقدسات و نامقدساتی داشته و دارند، که بیشتر آن ها به رشته تحریر در آمده و تعلیم و تعلّم و مراعات آن ها در تمام سطوح جاری و ساری است، فرض بر این است که میان عناصر مهم تابو و توتّم با منطق الطیر ارتباط مثبت و معنا داری وجود دارد. بر همین اساس با در نظر گرفتن روش خاص پژوهش مورد نظر که از طیف روش توصیفی با رویکردی موردی و تحلیلی است به سوال اساسی تحقیق پاسخ داده خواهد شد که آیا میان عناصر فوق الذکر با منطق الطیر ارتباط وجود دارد؟

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱- تعریف تابو (هنجار، ناهنجار - مقدس، نامقدس)

تابو (Taboo) واژه ای است به زبان پولینزی که بر دو معنای متضاد دلالت می‌کند؛ از یک سو معنای «مقدس و مختص» و از سوی دیگر به معنای «اضطراب انگیز، خطرناک، ممنوع و پلید» است.

در زبان پولینزی برای مفهوم مخالف تابو، کلمه «نوا» به کار برده می‌شود که به معنی عادی، معمولی و چیزی در دسترس همگان است.

در زبان عربی نیز معادل دقیقی برای «تابو» وجود دارد که همان کلمه «حرام» است. از آن جا که تابو در منع ها و قیود متجلی است، بنابراین مفهوم نوعی تهدید و منع به همراه دارد. اصطلاح «ترس مقدس» در بیشتر موارد بیانگر همان معنی تابوست

؛ چنان که می‌دانیم حرام نیز علاوه بر مفهوم «مقدس و محترم» معنی «پلید و نجس» را نیز می‌رساند و بر شیء یا عملی دلالت می‌کند که باید از عمل به آن یا ترک آن پرهیز شود. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۸۱ - فروید، ۱۳۵۱: ۳۴ - ۳۵)

واژه تابو از اصطلاحات علم مردم شناسی است که از زبان اقوام پولینزیایی گرفته شده است و نوعی ممنوعیت است که هم شامل موضوع مقدس و هم نجس و ناپاک می‌شود. شخص، شیء، مکان و عمل می‌تواند تابو باشد. تابوها با پشت گرمی مجازات‌های مافوق طبیعی تقویت می‌شوند؛ به عبارتی کسانی که به وجود باور دارند این‌گونه می‌پندارند که فرد شکننده تابو، خود به خود دچار مرگ، بیماری و سایر مصیبت‌ها می‌شود. (یعقوبی، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲)

در زندگی بدوی، تابو نقش گناه، حرام و مکروه دینی- مذهبی، نبایدهای اخلاقی و نابهنجار قانون را ایفا می‌کند. (همان: ۱۰۲) تابو اساساً در منع‌ها و قیود تجلی می‌کند. به عبارت دیگر تابو‌ها نهی‌هایی بسیار کهن هستند که در ادوار گذشته، از خارج تحمیل شده‌اند و یا ممکن است که بوسیله نسل قبلی به نسل بعد القاء شده باشند.

موضوع این نهی‌ها، اعمالی بوده است که می‌بایست میل به اجرای آن‌ها بسیار شدید بوده باشد. بعدها و شاید هم به حکم سنت که اثر سلطه پدری یا سلطه اجتماع انتقال می‌یافته، نهی‌های مذکور در نسل‌های متوالی باقی مانده است.

«وونت^۱» می‌گوید: تابو عبارت از کهن‌ترین مجموعه قوانین غیر مدون بشر است. عموماً بر آن عقیده‌اند که «تابو» از خدایان، قدیم‌تر و مربوط به دوره‌ی ما قبل مذهبی است. (فروید، ۱۳۵۱: ۳۶-۳۰)

بنابر این می‌توان گفت که اعتماد به تابو تقریباً در تمام جهان عمومیت دارد. شخص رئیس گروه یا شیخ قبیله، مادام که حائز قدرت و رهبری است، غالباً تابوست و افراد جماعت برای او آن چنان قوه و نیروی غیبی قائل هستند که تصور می‌کنند دست زدن به بدن یا جامه یا افزار و اثاث او یا حتی فرش یا کف جایی که وی بر آن گام نهاده، خطرناک است و اگر کسی چنین گناهی مرتکب شود جان او در معرض خطر است و باید با عملی خاص، آن را جبران و کفاره کند. (بی ناس، ۱۳۷۳: ۱۷)

۲-۲- تابو در مقیاس دینی - مذهبی

همان طور که گفته شد تابو در زندگی بدوی شامل تمام ممنوعیت‌های زندگی اجتماعی و فردی است، زیرا چشم انداز آن‌ها به زندگی فقط از منظر دو قطب قدسی و غیر قدسی است. در حالی که در زندگی غیر بدوی قطب‌ها متکثر می‌شوند و حتی قطب‌های خنثی وجود دارد که در آن باید و نباید از نظر مجازات با هم فاصله بسیاری ندارند.

از میان ممنوعیت‌های فوق، ممنوعیت‌های دینی- مذهبی است که به تابو نزدیک می‌نماید زیرا ممنوعیت در نظر پیروان هر دو موضوع برجسته و خطرناک بوده و برای شکستن حریم آن‌ها مجازاتی مافوق طبیعی متصور است.

با توجه به این مقدمات اگر بخواهیم تابو را به دنیای غیر بدوی تعمیم دهیم، تابو شامل حوزه‌های ممنوع دینی- مذهبی است که گاهی از فرط تقدس ورود به آن‌ها ممنوع است، گاهی هم به دلیل مردود و ناپاک بودن نباید به آن‌ها نزدیک شد.

تابوشکنی می‌تواند مجازاتی مافوق طبیعی، اجتماعی و حتی فردی داشته باشد که به صورت دوزخ، طرد اجتماعی و عذاب وجدان روی می‌نماید. (یعقوبی، ۱۳۸۶: ۱۰۲ - ۱۰۳)

تابو (هنجار و ناهنجار) : سخن یا کاری که به دلایلی مذهبی و اخلاقی یا عرف اجتماعی، گفتن آن یا انجام دادن آن موجب تقدس شود.

۲-۳- تعریف توتم (هنجار، ناهنجار - مقدس، نامقدس)

نخسین بار در سال ۱۹۱۷ دانشمند انگلیسی لانگ^۱، «واژه توتم» را البته به شکل توتام^۲ بکار برد. او این واژه را که بر قرابت محارم دلالت می‌کرد، از زبان سرخ پوستان امریکا گرفته بود، از آن جایی که این واژه از بومیان قاره امریکا گرفته شده است معرفی توتیسم نیز، اول بار در ارتباط با آن بومیان قاره امریکا به میان آمد.

توتیسم تا حدود نیم قرن به عنوان نمادی صرفاً آمریکایی به کار می‌رفت و حتی محققانی چون رویل^۳ اعلام کرد، امریکا خاستگاه توتیسم است. تلفظ این واژه در حقیقت

1. J.lang
2. Totam
3. Reville

« دو دایم » است که به معنی نشان خانوادگی یا شعار و علامت خانواده است. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۲۲)

سیدنی هارتلند^۱ در گفتاری کوتاه در این زمینه می‌نویسد: واژه توتام از ریشه ottoman بر آمده است، که در گویش‌های اجیبوا و زبان هم ریشه آن آگونکیان به معنای خویشاوندی برادر خواهری او (آن مرد) است. ستاک دستوری آن otc که به معنای خویشاوندی هم خون میان برادران و خواهران زاهدانی می‌باشد؛ یا گروهی از کسانی که به طور مادرزادی یا فرزند خواندگی برادران و خواهرانی یکدیگر شناخته شده اند و نمی‌توانند به همسری هم در آیند، هیچ‌گاه به تنهایی بکار نمی‌رود. برای نخستین بار این واژه را جی لانگ به فرم totam به زبان انگلیسی آورد. (رید،^۲ ۱۳۸۷: ۷۹)

۴-۲- توتام در اصطلاح

توتام حیوانی مأكول و بی‌آزار یا جانوری خطرناک و مخوف است که با مجموع افراد گروه، رابطه‌ای خاص دارد. در موارد نادری یک رستنی، یکی از نیروهای طبیعت (آب، باران) و شیء نیز توتام قرار می‌گیرد. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۲۳)

توتام یا « چیز مقدس » حیوان یا گیاهی است که مهم‌ترین ویژگی آن حیثیت نمادین آن برای گروهی اجتماعی می‌باشد، که با احترام به آن نگریسته می‌شود و با شعائر گوناگون احاطه‌گرفته است.

« دورکیم »^۲ پس از بیان مقدمه مذکور دین را این‌گونه تعریف می‌کند: توتام و اموری که به گونه‌ای وابسته به توتام می‌باشد مقدس و جنبه‌های عادی هستی نامقدس می‌باشد. توتام به عنوان چیز مقدس واجد صفات الهی است که آن را از حیوانات دیگر که می‌توان شکار کرد یا حیوانات دیگری که می‌توان گردآوری یا مصرف نمود، کاملاً جدا می‌کند. (یعقوبی، ۱۳۸۹: ۲)

توتام اصطلاحی است که از زبان قبیله‌ای سرخ‌پوستان امریکایی شمالی به نام « آگونکیان » گرفته شده است. که در زبان ایشان به معنای چیزی مقدس و محترم بکار می‌رود که رابطه‌ی نزدیک و خاصی بین خود و آن قائل هستند.

1. Sidney Hartland
2. Durkheim

در اصطلاح جامعه‌شناسی توتم پرستی عبارت است از ایمان و احترام خاصی به بعضی از حیوانات و نباتات، بطوری که از نسل آن حیوان هستند. قبیله‌هایی که برای خود توتم خاصی دارند برای آن که به مردم دیگر قبایل و بیگانگان ارادت و احترام خود را به حیوان خاصی نشان دهند مجسمه یا تصویر آن را بر دیرکی بلند در مدخل قبیله خود نصب می‌کنند که به اصطلاح علمی آن را دکل توتم می‌گویند. (مشکور، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۳ - توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۲۵)

۵-۲- توتم پرستی

در واقع توتم یک رشته اعمال عمومی است که جنبه مذهبی یا سحری ندارد لکن، از طبیعت هر دو مذهب و سحر قسمتی در آن موجود است. برای بشر اولی این قضیه امری طبیعی بوده است که نسبت به حیوانات اطراف خود دیده نزدیکی و قرابت نظر کند، زیرا مشاهده می‌کند که آن‌ها در همه چیز به او مشابهت دارند، در حرکات، سکنات، جلب غذا، فرار یا جنگ و نزاع، اعمالی شبیه به کارهای خود او انجام می‌دهند و با او ابداً مابینت و تناقضی ندارند؛ از این رو بالطبع تصور می‌کند که او با بعضی از آن حیوانات پیرامون وی از یک رشته و اصل انشعاب یافته‌اند، یا آن که یکی از نیاکان قدیم آن‌ها به صورت همان جانور بوده است و یک جد مشترک داشته‌اند. همین احساس نزدیکی و مؤالفت با سایر اشیاء حتی موجودات بی جان، جوهر عقیده به توتمیسم است که آن را رمز و علامت محترم یادگار از جد اعلای تیره خود می‌دانند و نسبت به آن صفات اجتماعی خاصی قائلند. (بی ناس، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۷)

۶-۲- توتمیسم

طریقه ای مذهبی- اجتماعی است. از دیدگاه مذهبی عبارت است از روابط محترمانه و توجه متقابل بین انسان و توتم او. از دیدگاه اجتماعی عبارت است از تکالیف متقابل موجود بین اعضای یک قبیله نسبت به قبیله دیگر.

به عقیده‌ی ماکس مولر^۱ توتم عبارت است از :

۱- نشان طایفه

۲- نام طایفه

۳- نام نیای طایفه

۴- نام شی‌ای که طایفه مقدس می‌شمارند (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۳۵-۴۶)

۲-۷- **فرق بین تابو و توتم (هنجار و ناهنجار - مقدس و نامقدس)**

توتم چیزی یا شی‌ای است که نزد اقوام یا افراد خاصی قابل احترام و تقدس باشد، به گونه‌ای که این احترام و تقدیس منجر به این شود که انجام دادن و ندادن آن ممنوع و ناپسند باشد و به عبارت دیگر توتم در واقع بیشتر به اقوام بدوی و وابستگان آن‌ها مربوط می‌شود. اما تابو از آن مرحله عبور کرده و اکنون در تمام طبقات جوامع بشری حضور و بروز دارد و عبارت است از خط قرمزهایی که هر طبقه‌ای از طبقات جامعه باید به آن خط قرمزها توجه داشته باشد. مثلاً در بین طبقه سیاست‌موردی تابو و خط قرمز محسوب می‌شود، برای مثال شخص اول مملکت تابو محسوب می‌شود و نمی‌توان اعمال، رفتار و گفتار او را به راحتی نقد و بررسی کرد.

هم‌چنین است در عرف اجتماعی که در جوامع مختلف برخی رفتارها و گفتارها تابو و خط قرمز هستند.

۲-۸- **اصطلاحات مربوط به توتم و تابو**

الف - اعتقاد به مانا:

مانا یک نیروی روحانی غیبی است که اعتماد به آن در نزد اقوام بدوی عمومیت دارد، ولی در هر ناحیه و اقلیم، رسوم، آداب و واکنش‌های خاصی نسبت به آن معمول است و دارای این خاصیت است که می‌توان آن را از اشیاء جامد به افراد جاندار منتقل ساخت، یا از یک شخصی به شخصی دیگری سرایت داد، بالاخره از اشخاص جاندار به اشیاء جامد بازگرداند. (بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۱۴ / ۱۸ و ۲۲)

ب - آنیمیسیم:

این اصطلاح از واژه لاتینی «انیمما» به معنای جان و روان گرفته شده است. بنابراین آنیمیسیم عبارت است از اعتقاد به آن که مظاهر طبیعت صاحب ارواح و جان‌های مستقلی هستند، و نیز معتقدند که هر چیز و هر جسم دارای روح و جانی است. جامعه‌های ابتدایی، درخت‌ها، کوه‌ها، سنگ‌ها، دریاها و رودها را دارای شخصیت و روح

می‌شناختند و در راضی ساختن روح آن‌ها با دادن قربانی و ادای مراسمی اقدام می‌کردند. (بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۱۹ - مشکور، ۱۳۷۷: ۲۷ - توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۵۰)

ج - سحر :

در این مورد ابتدا سه اسلوب یا سه موضوع را که بدویان آن را وسیله‌ی تسخیر یا غلبه بر قوه و نیروی غیبی می‌دانند، شرح داده می‌شود :

نخست، عقیده به فتیش^۱ یعنی استفاده و استمداد از قوه مخفی و مستور در اشیا بی‌جان. به عبارت دیگر، نسبت به اشیائی خاص، احترام و تقدیس قائل می‌شوند و آن‌ها را از آن جهت فتیش‌های طبیعی می‌گویند که دارای شکل و صورتی خاص هستند.

دومین شیوه‌ی سحر که از آن شمنیزم تعبیر می‌کنند، عبارت از تصرف در قوای روحی و غیبی جهان است. در این روش یک نفر شمن که خود دارای این چنین قوه غیبی است در بدن انسان دیگر تأثیر می‌کند، یعنی روحی معین را از بدن او خارج یا به جسم او داخل می‌کند.

سومین روش «سحر عوامانه» است که منحصرأً به دست کاهن یا ساحر نیست، بلکه نزد تمام افراد قبیله یا گروه معمول است که به کمک صاحبان ارواح غیبی و فتیش یا شمن‌ها یا بدون آن‌ها ولی همواره با ترتیباتی معین به وسایلی بسیار ساده و ابتدایی، به خیال خود، سعی می‌کنند از مضرات و شرور ارواح مودی جلوگیری کنند یا ارواح مفید را به نفع خود به کار وادارند. (بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۵ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - مشکور، ۱۳۷۷: ۱۳-۳۲ - توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۰۳ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۳)

سر چشمه تابو را نیروی جادویی مخصوصی می‌دانند که با اشخاص یا ارواح ملازم است و می‌تواند در تمام جهت‌ها با واسطه اشیا بی‌روح پراکنده شود.

می‌توان اشخاص یا چیزهایی را که تابو هستند به اشیائی تشبیه کرد که به آن‌ها بار الکتریکی داده شده است، اشیا مذکور کانون یک نیروی مخوفند که در اثر تماس منتقل می‌شود. (فروید، ۱۳۵۱: ۳۷-۳۲)

د - فیتیشیسم:

از آن‌جا که انسان‌های ابتدایی جادو اندیش و جادو کارند، به جان‌گرایی، توتم‌گرایی و

نیز بت واره‌گرایی کشانده می‌شوند. بت واره یا فیتیش ترجمه‌واژه پرتغالی و در اصل به معنای طلسم است و در اصطلاح به معنای اعتقاد به تقدیس بعضی از اشیای طبیعی است. آن‌ها معتقد بودند که این اشیاء می‌توانند منشأ خیر و خوبی یا مصدر شر و بدی باشند. هم‌چنین آن‌ها را دارای قوه برکت‌بخشی می‌دانستند. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

ه - آداب تصفیه و تطهیر:

در نزد این امت‌های بدوی اگر کسی، بر خلاف قاعده، رسم تابو را بکشند، آلوده و نجس شمرده می‌شود. تولد، مرگ، ریختن خون، آرایش به خون و تماس با اشخاص تابو، همه نجاست و پلیدی است و مستلزم حدوث یک وضع غیر طبیعی خواهد شد. بنابراین، باید عملیاتی انجام داد تا آن روان پلید از آن شخص یا آن مکان به خارج رانده شود و آن عمل که تطهیر اش نام نهاده اند، در نزد اقوام و ملل بدوی به رسوم و آداب مختلف انجام می‌گیرد. (بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۱۸)

به عنوان مثال: از آن‌جا که ورود بیگانگان به یک منطقه، تابو (هنجار، ناهنجار) محسوب می‌شود، اعمال و تشریفات برای تطهیر و ضد عفونی غریبه‌ها صورت می‌گیرد؛ اعمالی چون دود کردن اسپند، نثار هدایا و غذا، روشن کردن آتش و قربانی. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۸۵-۱۸۴)

این کلام که از هاپکینز منقول است قوی است درست که می‌گوید: «آدمی زاد هر چه در زیر زمین می‌پندارد، و هر چه را بین زمین و آسمان قرار دارد، و هر چه در آسمانها وجود دارد پرستش می‌کند از جمله گیاه پرستی، پرستش آب، پرستش خاک و... غیره را می‌توان نام برد». (بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۱۹)

و - قربانی:

قربانی‌ها، خواه حیوانی و خواه انسانی و حتی گاهی به صورت ایثار نفس و خودکشی، همه به منظور آن بوده که انسان قوای عظیم ما فوق بشر را رام و برای انجام حوایج خود آماده سازد.

ز - احترام اموات یا پرستش اجداد:

عبارت است از اعتقاد به این که روح به مجرد جدا شدن از بدن انسان به بدن انسانی

دیگر یا حیوان یا گیاه و یا جماد وارد می‌شود و اگر آدمی نیکوکار باشد به جسم شخص بزرگتر و پاک تری مانند پادشاهان و مردمانی روحانی در می‌آید و اگر بدکار باشد روح او در جسم اشخاص پست تر از خود یا در جسد حیوانات و ندرتاً در جمادات حلول می‌کند. (مشکور، ۱۳۷۷: ۳۰ - توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۸۰)

۹-۲- اصول و موارد تابو و توتم (هنجار، ناهنجار)

توتیسم بر سه اصل مبتنی است:

- ۱- توتم جد اعلای قبیله است.
 - ۲- توتیسم بر پایه‌ی محدودیت جنسی استوار است.
 - ۳- کشتن، خوردن یا آرزوی توتم (جز در ایام مجاز) تابو شمرده می‌شود. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۴۴-۴۷-۱۸۳ - یعقوبی، ۱۳۸۹: ۲-۳ - فروید، ۱۳۵۱: ۱۴۲، ۴۷ - رید^۱، ۱۳۸۷: ۹۲-۶۰-۵۹ - رید^۲، ۱۳۶۳: ۴۲۷، ۵۴)
- خصیصه‌ی معمایی توتم در این واقعیت نهفته است که توتم به صورت مجموعه‌ی ناهماهنگی از پدیده‌های متناقض و نامربوط جلوه می‌کند. هم چنین یک توتم جنسی وجود دارد که معرف هر یک از جنس‌ها و هم معرف یک توتم منفرد است. مآلاً توتم، تابوست، نه تنها همه چیزهای توتم، تابو به شمار می‌رود بلکه اصطلاح توتم خودش به معنای تابوست. (رید^۲، ۱۳۶۳: ۷۳-۷۲)
- توتم هم در نسل پدری و هم در نسل مادری به ارث انتقال می‌یابد. البته طریقه‌ی انتقال در نسل مادری در همه جا ابتدایی تر است. از این رو در جوامع ابتدایی مادر سالاری مقدم بر پدر سالاری است. مادر سالاری یکی از ویژگی‌های توتمیسم است. همچون خالکوبی و برون همسری، نام گروه‌های توتم گرا مستقیم و یا غیر مستقیم از نام توتم گرفته شده است. خواهر و برادر محسوب شدن زنان و مردان پیرو یک توتم و مکلف بودن پیروان یک توتم به حمایت از یکدیگر از لوازم و قیود توتمی است. از این رو پیوندهای توتمی از پیوندهای خانوادگی استوارتر است. افراد هر کلان به اقتضای پیوند توتمی مشترک، از ازدواج با یکدیگر محروم می‌شوند و تخطی از آن منجر به مجازات فرد به وسیله‌ی تمام افراد قبیله می‌شود. این مجازات برای رفع خطری است که تمام جامعه را تهدید می‌کند. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۶۳-۴۷-۴۵-۲۶-۲۴)
- توتم جد اعلای قبیله به شمار می‌رود و افراد اصولاً به نام توتم خود نامیده و شناخته

می‌شوند. آن‌ها توت‌م را هم چون یکی از افراد قبیله محترم می‌شمارند. هر کاری که باعث ناخشنودی توت‌م شود تابو به حساب می‌آید، حتی گاهی تماس گرفتن یا نگاه کردن به توت‌م یا بر آوردن نامش از محرمات است. (همان، ۴۴-۴۵ / فروید، ۱۳۵۱: ۱۴۲)

تابوی حیوانات که مخصوصاً شامل منع کشتن و خوردن آن‌هاست، هسته و محور اصلی توت‌میسم را تشکیل می‌دهد. تابوی انسان‌ها دارای خصوصیتی کاملاً متفاوت است. به این ترتیب که افراد جوان به هنگام اعلام رسمی بلوغ، و زنان به هنگام عادت ماهانه و در دوره متعاقب وضع حمل، تابو شمرده می‌شوند؛ هم چنین نوزادان، بیماران و مخصوصاً مردگان علاوه بر این‌ها، اشیایی که مورد استفاده دائمی یک فرد است البسه ابزار، ادوات و سلاح‌های او به طور دائم برای اشخاص دیگر تابو هستند. اسم جدیدی که بر یک پسر هنگام پذیرفته شدن به مرحله بلوغ می‌گذارند، در استرالیا ملک طلق او محسوب می‌شود، بدین علت اسم مذکور باید پنهان بماند.

تابوهای گروه سوم یعنی آن‌هایی که مربوط به درختان، گیاهان، خانه، و اماکن هستند از تنوع بیشتری برخوردارند و بنظر چنان می‌آید که فقط بر یک اصل مبتنی هستند: هر چیز که بدلیل و علتی، ترس و اضطراب بدل می‌افکند (تابو) است. (همان، ۱۷-۳۶ / توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۳۰۶-۸۸)

کسی که تابو را با دست زدن به چیزی که تابو است نقض کند. خودش هم تابو می‌شود و هیچ کس نباید با او تماس بگیرد. (فروید، ۱۳۵۱: ۴۲) نقض یک تابو موجب کیفری است که اغلب یک بیماری شدید یا مرگ است و فقط کسی که مرتکب نقض شده است، در معرض تهدید این مکافات قرار می‌گیرد. (همان: ۱۰۰ - توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۸۵-۱۸۶ - مشکور، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۲)

بکار بردن تصویر توت‌م به عنوان علامت مشخص در میان بسیاری از قبایل مرسوم است. از جمله نقش تصویر توت‌م بر سلاح‌ها و بدن (به صورت خالکوبی)، نشان‌ها، نمادها و تابلوها از الزامات حتمی گروه توت‌می است.

توت‌م‌ها معمولاً موضوع مراسم پر شور و تشریفات و آئین‌های خاصی قرار می‌گیرند. این آئین‌ها معمولاً کیفیت ارتباط افراد با جامعه را از یک سو و با توت‌م، که خود مظهر جامعه است از سوی دیگر تنظیم و تعیین می‌کنند (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۴۵) بطور کلی تابو‌ها سه امر اساسی در بر دارند: اول. شناسایی پاکی یا ناپاکی یک چیز؛ دوم.

حرمت و ممنوعیتی که در آن چیز وجود دارد؛ سوم. کیفر عدم مراعات این ممنوعیت (مشکور، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۲)

۱۰-۲- موارد تابویی:

عدد تابوها نزد مردم بدوی از حد شمارش بیرون است که عبارتند از: شاهان، روسای قبیله سربازان، پیش و پس از نبرد شکارچیان و ماهیگیران. در بسیاری از طوایف وحشی جسد میت، طفل نوزاد، دختر یا پسر در موسم بلوغ و هنگام تشریفات آن، مادر طفل شیرخوار، اسلحه و تیر یا قطعات آهن یا خون بدن یا کپسول یا موی چیده یا ناخن بریده، بعضی غذاها یا آب دهان، گروه ها، عقده‌های مخصوص حلقه انگشتر و نگین. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۸۶-۱۸۵)

۱- تابوی پیکر مرده:

بزرگ‌ترین گناه از نظر شنیع بودن که هم پایه توهین به مقدسات شمرده می‌شود، خطاب کردن فرد فوت شده با صدای بلند است و انگیزه اصلی اجتناب از این امر، وحشت از ناراحت کردن روح متوفی و تحریک حس انتقام‌گیری اوست.

یکی دیگر از وظایف تابوی مردگان، عدم استفاده از وسایل شخصی مرده است، چرا که استفاده از آن‌ها موجب جذب قوه سیال مضر او می‌شود. سه روز اول پس از مرگ شخصی، نمی‌توان در خانه اش گوشت پخت و شراب خورد، این کار گناه به شمار می‌رود، چرا که آن خانه ناپاک است. آداب و رسوم تابویی که بعثت تماس بدنی با مرده تحمیل می‌شود در سراسر «پلی نزی و ملانزی» و یک قسمت از آفریقا یکسان است. مهم‌ترین این رسوم، منع دست زدن به خوراکی و خورنده شدن غذا توسط سایرین به فرد محکومی است که در وضع اضطراری قرار دارد. (فروید، ۱۳۵۱: ۵۷)

بر زبان آوردن بعضی کلمات و اسامی اشیای مختلف، گام نهادن در بعضی اماکن و انجام برخی کارها، هنجار (تابو) به حساب می‌آید و ارواح مردگان هنجار (تابو) هستند. به زبان آوردن نام مرده، باعث برقراری تماس با او می‌شود، بنابراین هنجار (تابو) است. فرد در اثر تماس با مرده آلوده می‌شود و اگر به شخصی یا چیزی دست بزند، نجسش می‌کند. این تابو، آداب و رسومی به وجود آورده است که زیر بنای احکامی چون طلب آرامش، قیود، استغفار و تطهیر است.

این احکام بر دو عامل اساسی مبتنی اند: الف) ترس از روح مرده ب) بسط تابوی مرده به هر چیزی که با آن تماس داشته است.

در بخش‌هایی از کشور آلمان مردم معتقدند راه عبور زندگان و مردگان، نباید یکی باشد، بنابر این مرده را نباید از در معمول خانه بیرون برند. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۲۳۹، ۲۴۱، ۱۸۶، ۱۸۵) در «تونگا» طول مدت و شدت حرمت، برحسب قدرت تابوی ملازم مرده و نیز قدرت تابوی مخصوص فردی که با میت تماس داشته است فرق می‌کند. کسی که به جسد یک سر کرده دست می‌زند، برای مدت ده ماه نجس می‌شود، ولی اگر خود از سر کردگان باشد فقط به مدت سه یا چهار یا پنج ماه به نسبت مقام و مرتبت میت نجس خواهد شد. اگر موضوع مربوط به جسد یک پیشوای بزرگ واجد صفت الوهیت باشد، مدت تابو حتی برای برجسته‌ترین سرکردگان، ده ماه خواهد بود.

بدویان اعتقاد راسخ دارند که متخلفین از این تابوها دچار بیماری و مرگ خواهند شد. در میان قوم «سوسراپ» در کلمبیای انگلیس (کانادا) زنان و مردان بیوه، در طول مدت عزا باید در عزلت به سر برند و در این مدت نباید با دست خود سر یا بدن خویش را لمس کنند، تمام ظروفی که به کار می‌برند برای دیگران غیر قابل استفاده می‌شود. هیچ یک از شکارچیان به کلبه ای که مسکن یکی از چنین کسان باشد نزدیک نمی‌شود، زیرا این کار موجب تیره بختی وی خواهد شد. (فروید، ۱۳۵۱: ۷۵، ۷۶)

۲- زائو نمایی «ساختن» پدر:

ویژگی کانونی زائو نمایی، تقلید مرد از زن در بستر زایمان است. از این رو این آئین را گاهی «زایمان مردانه» نامیده اند. با مرد مانند یک بیمار و ناتوان برخورد می‌شود و دست خوش تابوهای سخت گیرانه و آئین پرهیز می‌شود. نباید در کارهای خطرناک و سختی مانند شکار افکنی درگیر شود و نباید به هیچ جنگ افزاری دست بزند، به ویژه او را از خوردن گوشت باز می‌دارند. او دوره ای از یک روزه کامل را از سر می‌گذارند و رفته رفته با سوپ آبکی، جوی پخته شده در شیر یا آب پوره ای که بیشتر به نوزادان می‌دهند، روزه خود را می‌شکنند. زنان سالخورده به پرستاری او می‌پردازند و نیازهای او را برآورده می‌سازند و او را می‌پایند تابوهای خود را به جا آورد و به بهبودی او یاری می‌رسانند. در میان بومیان یوکا در طول این دوره او به هیچ روی نباید چیز سنگینی را بردارد یا بلند کند، یا به تبر، کارد و هر ابزار تیز دیگری دست بزند. به باور آن‌ها اگر او این کارها را بکند به بچه گزند خواهد رسید. (رید، ۱۳۹۰: ۴۱، ۴۲)

۳ - تابوی خوراکی: بازمانده‌ی آدم خوار

به گفته‌ی ویلیام گرام سامنر «بیزاری سخت ما از آدم خواری یک تابوی خوراکی است، شاید سخت‌ترین تابویی باشد که به ما به ارث رسیده است» با این همه گذشته از گوشت انسان، مردم در بخش‌های گوناگون جهان از خوردن گوشت بسیاری از جانوران، پرندگان و ماهیان خودداری می‌کنند و از آن بیزارند. دست کم برخی از این‌ها باید بازمانده‌های تابوی توتمیک باستانی باشد، از جمله: یک فنیقی با یک مصری دوست داشت گوشت انسان بخورد تا گوشت گاو. یک یهودی گوشت خوک نمی‌خورد. بومیان بوناب مار ماهی را که با هراس فراوان آن را در دست می‌گیرند، نمی‌خورند. (همان: ۸۹)

تابوهای دیگر مانند تابوی زنا و تابوی خونریزی ماهانه و زایمان نیز در قبائل بدوی بوده است.

۱۱-۲ - ملاک تشخیص تابو و توتم (هنجار، ناهنجار - مقدس، نامقدس)

مقدسات درطیفی گسترده از خداوند شروع می‌شود و به اشیاء، زمان‌ها، مکان‌ها و اعمال ختم می‌گردد. تقدس مسری است، به این معنا که یک شیء مقدس می‌تواند به سبب مجاورت و نزدیکی با شیء دیگر آن را نیز مقدس کند. مقدس اصیل از هر گونه عیب و نقص مبرا است و دارای طهارت و نزاهت مطلق است. مقدسات تبعی به نسبت پیوندشان با مقدس اصیل و در نتیجه به نسبت پاکی شان مقدس شمرده می‌شوند. مقدس در معنا در مقابل نامقدس، پلید و ناپاک قرار دارد. از نظر «دورکیم»، مقدس چیزی است که توسط سلسله احکام تحریم کننده، حفظ و مجزا شده باشد و چیزی غیر مقدس است که این احکام در مورد آن اعمال نمی‌شود و آن را از امر مقدس جدا نگه می‌دارد.

در منابع دینی، امر مقدس به طهارت و پاکی تعریف شده است: «التقدیس: التطهیر الالهی المذکور فی قوله تعالی «و یطهرکم تطهیرا» دون التطهیر الذی هو ازاله النجاسه المحسوسه». جدا نگه داشتن ناپاکی ظاهری همچون نجاسات (خود، بول، مدفوع، سگ و خوک) از حیطة امور مقدسات، احتمالاً به دلیل طهارت معنوی و ظاهری امور مقدس است. بر این اساس اگر بخواهیم از مقدس تعریفی ماهوی ارائه دهیم (نه تعریف به ویژگی‌ها، آن چنان که دورکیم انجام داده است) باید بگوییم: مقدس آن چیزی است که

از منظر مردم، در باطن و ظاهر خود، از هر گونه ناپاکی، عیب و نقص به دور می‌باشد. امور مقدس متعدد است مانند: مکان مقدس، زمان مقدس، اشیاء مقدس، اعمال مقدس. اشیایی که در درون مکان مقدس عبادت می‌شوند به لحاظ تعلق آن‌ها به مکان مقدس می‌شوند. به عنوان مثال: اشیای متعلق به مساجد، معابد و بتکده‌ها مقدس، تقدیس می‌یابد و قاعدهٔ تعمیم تقدس شامل آن‌ها می‌گردد:

اشیایی هم چون منبر، مهر نماز، پردهٔ کعبه، سجاده، آب غسل تعمید، آب وضوی اولیای دین، وسایل و لباس‌های متعلق به اولیای دین که در مشاهد مشرفه و موزه‌ها نگه داری می‌شود، سنگ و در و ساز و نقاره و وسایل خدام (که برای نظم بخشیدن به ایاب و ذهاب زائران از آن استفاده می‌کنند) در مشاهد مشرفه از جمله اشیای مقدس است.

نوشته‌های مقدس شامل آثار مکتوب انبیاء، زهاد، مقدسان و اوصیای آن‌ها می‌شود: انجیل و تورات به عنوان کتب مقدس مسیحیان و یهودیان، قرآن کتاب مقدس مسلمانان و اوستا کتاب مقدس زرتشتیان می‌باشد. (همان: ۱۳ و ۱۲ و ۷ و ۶ و ۵) نزد کیمیاگران قرون وسطی، چکش ایزاری مقدس و متبرک به شمار می‌رود چون الهه‌ی آتش در آن سکنی گزیده است. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۱۰۷ و ۱۰۶) نقش پرچم بعضی از کشورها چون نقش «عقاب» در آلمان و «فیل» در تایلند و «شیر» در سیلان و یا «درخت سدر» در لبنان، دلالت بر توتیم پرستی قدیم این اقوام دارد. (مشکور، ۱۳۷۷: ۲۴) حیوانات حرام، جانوران مقدسی بوده‌اند که برای خدایانی قربانی می‌شده‌اند (قربانی کردن عملی مقدس است)؛ این حیوانات حرمت و تقدس خود را از ذات آن‌ها داشته‌اند. گرز گاو سر که در اساطیر هند و ایرانی سلاح ویژه ایزدان اژدهاکش و نماد آیینی تندر و آذرخش است، تیر آرش شیوا و ابزارهای جم در اوستا (بخش وندیداد) را نیز می‌توان در شمار سلاح‌های سحرآمیز به شمار آورد، تیر گز رستم؛ تیری که به آتش راست شده و در آب زر پرورده شده نیز نمونه‌ای از این رزم افزارهای جادویی است.

در شاهنامه:

- درخت گز، درختی مقدس است و چون بقیه مقدسات جنبهٔ آئینی دارد.
- چهرهٔ سیاوش در شاهنامه آن چنان مقدس و پیامبرگونه است که حتی پس از مرگ نیز به خواب پیران می‌آید و او را از زاده شدن کیخسرو می‌آگاهند.

- کیخسرو نیز در شاهنامه چهره دیگر از شاه موبد است که نشان پیامبری دارد، او پادشاهی عارف است.
- جایگاه سیمرغ قلّه البرز است، کوه البرز محور و نماد مرکز عالم است؛ مکانی اساطیری و مقدس، سرچشمه آبهای عالم، سر حد نور و ظلمت و جایگاه خدایان است.

سیمرغ (عقاب) پرنده ای است که در گذشته ای دور نزد اقوام آریایی، توتم بوده است و رفته رفته به جانوری مقدس تبدیل گشته و در فرجام تنها نمادی از قداست، خوش یمنی و رخسندگی به شمار می‌رود.

قوم Aino نیز عقاب و جغد را ایزد بانوی نیک می‌دانستند که با ایجاد صدای خاص خود، بشر را از حضور شیاطین و ارواح خبیث آگاه می‌کند؛ آن‌ها این پرندگان محبوبشان را می‌پرستند. (توسل پناهی، ۱۳۹۱: ۳۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۹ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۳۶ و ۲۲۹ و ۳۰۶)

۱۲-۲- تعمیم تقدس یا قاعده «انتقال قداست»

احتمالاً نزد بیش تر اقوام و ملت‌ها، امر مقدسی که اصلاً از قداست برخوردار است، واحد می‌باشد و سایر امور مقدس به لحاظ ارتباط و پیوندی که با آن امر مقدس دارند، بهره ای از تقدس به خود می‌گیرند و تقدس می‌یابند. در قبایل استرالیایی، که مورد بحث دورکیم است هر توتم اول را «مقدس اصیل» و نوع دوم را «مقدس تبعی» می‌نامند. تقریباً در هر کلنی، اشیاء، قطعات چوبی یا سنگ صاف و صیقلی که تصویری از توتم، از شمار چیزهای مقدس اند. بدین سان، در جوامع استرالیایی، جهانی از چیزهای مقدس تشکیل می‌شود که نخست گیاهان و حیوانات را که خودشان توتم اند، سپس همه اشیایی را که تصویر توتم دارند، در بر می‌گیرد.

میرچا الیاده نیز از موضوع تعمیم تقدس با تعبیر مقدس یاد می‌کند. می‌توان گفت که تاریخ ادیان از ابتدایی‌ترین تا توسعه یافته‌ترین از شمار بسیاری مقدس همسری‌ها از تجلیات واقعیت‌های مقدس تشکیل یافته است، از مقدماتی‌ترین مقدس همسری مثلاً، تجلی مقدس در بعضی اشیاء معمولی یک سنگ یا یک درخت تا مقدس همسری عالی (که برای یک مسیحی، حلول خدا در عیسی مسیح است) راه حل پیوند دیگری وجود ندارد. در هر مورد، با همان عمل رمز آمیز تجلی چیزی از یک امر به کلی متفاوت، یک

واقعیتی که به جهان تعلق ندارد، در اشیایی که بخش کامل دنیای « نامقدس » طبیعی هستند، رویاروی بوده ایم. میرچا الیاده در جای دیگری، در همین مورد می‌گوید: « انسان با فطری پذیرفتن این حقیقت را، که مقدس مثلاً می‌تواند در سنگ یا درخت متجلی شود، دشوار می‌یابد، لیکن به زودی خواهیم دید آن چه پیچیده است احترام به سنگ یا آئین برای درخت فی نفسه نیست. درخت مقدس یا سنگ مقدس به عنوان سنگ یا درخت مورد پرستش واقع نشده اند، تقدس مسری است، به این معنا که یک شیء مقدس می‌تواند به سبب مجاورت و نزدیکی با شیء دیگر آن را نیز مقدس کند.»

دین اسلام نیز از این اصل پیروی می‌کند. تنها موجود مقدسی که از اصالت برخوردار است و قداست آن تبعی نیست « الله » تبارک و تعالی می‌باشد و سایر چیزهایی که نزد مردم مورد تقدس و احترام اند هر یک به لحاظ نسبتی که با خداوند دارند، مقدس شمرده می‌شوند. بنابراین، اگر به عنوان مثال، گفته می‌شود: « شیخ مقدس اردبیلی » یا گفته می‌شود: « مرحوم قمی مرد مقدسی است »، به دلیل انس و الفتی است که با خداوند داشته اند. قرآن مجید و احادیث پیامبران و ائمه^(ع) نیز به دلیل این که کلام خداوند و انبیا^(ع) و اولیای او بوده اند، تقدس دارند.

نسبیت در تقدس، در تمام مقدسات تبعی است؛ زمان و مکان و اشیایی که مورد احترام اند ذاتاً مقدس و محترم نبوده اند، بلکه به دلیل اشمال آن‌ها بر وقایعی است که به خداوند مربوط می‌شوند. خانه خدا مقدس‌ترین مکان نزد مسلمانان است، اما این تقدس به دلیل انتساب کعبه به خداوند و بعثت الهی پیامبر اکرم^(ص) است. از این جا، به یک اصل اساسی می‌رسیم و آن این که مقدسات دینی دست کم در دین اسلام قداست مطلق ندارند. شاید بر همین اساس است که مسجد به عنوان یک مکان مقدس مورد احترام تمام مسلمانان است و تابوها و ممنوعیت‌هایی از ناحیه متدینان در مورد آن جاری می‌گردد. اما اگر همین مسجد به ضرورت شرعی، درها یا فرش‌هایش فروخته شود، در صورتی که فهم عامه آن را بدون ارتباط با وضعیت قبلی ملاحظه کند، می‌تواند آن‌ها را برای منزل شخصی و یا خانه اش مورد استفاده قرار دهد، بدون آن که ممنوعیت‌های قبلی مورد توجه قرار گیرد. در میان انسان‌ها، شخصی مقدس‌تر از پیامبر اکرم^(ص) وجود ندارد، اما خداوند درباره او می‌فرماید: « اگر محمد به دروغ بر ما سخنانی می‌بست، ما او را به قهر و انتقام می‌گرفتیم و رگ و تینش را قطع می‌کردیم » (الحاقه: ۴۵)

با وجود این، اگر در جامعه، تقدس به افراد یا سازمان اجتماعی منتقل گردد، هاله ای از قداست، احترام و تکریم گرداگرد شخص مقدس را فرا می‌گیرد و در مواردی اجازه نزدیک شدن به حریم مقدس و نقد اندیشه و عمل او را از افراد جامعه سلب می‌کند. نقد اندیشه و عمل شخص مقدس، گذشتن از خط قرمز و شکستن حرمت و قداست او تلقی می‌گردد و واکنش‌های مختلفی به همراه خواهد داشت؛ چرا که اساساً فرد یا سازمان اجتماعی مقدس با عنصر قداست خویش، عنان تفکر و عقلانیت را از جامعه سلب می‌کند و پیروان نیز با اعتقاد به قداست او نه تنها خود اجازه ورود به حریم مقدس را ندارند، بلکه نقد دیگران را نیز به بهانه اهانت و حرمت‌شکنی به مقدسات ترویج می‌نمایند. به هر حال، اعتقاد به قداست اگر با عنصر فکر و عقلانیت همراه نباشد، می‌تواند تقلید کورکورانه از یک طرف و یا سودجویی فرد مقدس را از طرف دیگر، به همراه داشته باشد.

امور قدسی دارای حریم هستند و از هر گونه اهانت یا حتی ارزیابی فراتر می‌روند. بدین گونه، تقاضا برای مقدس شدن ناشی از پیدا کردن شأن و مقامی والا که از هر گونه داوری و خرده‌گیری فراتر می‌رود. افراد، اشیاء و امور مقدس از همین جهت دارای احکامی هستند (مثل: احکام مربوط به اولیای دین، معابد، معابر و مراکز دینی، متون مقدس و...) (قدسی کردن امور یعنی فراتر بردن آن‌ها از فهم این جهانی و ارزیابی انسان، فراتر بودن امور مقدس از اهانت و ارزیابی از نقطه نظر اجتماعی، در تمام جوامع کم و بیش یافت می‌شود، اما با مراجعه به متون دینی به خصوص دین اسلام، به دست می‌آید که باید میان دو امر تفکیک قائل شد: ۱. ارزیابی؛ ۲. اهانت.

اسلام به شدت بر تعقل، تدبیر، تحدی تأکید می‌کند در حالی که با توهین کنندگان به پیامبر اسلام (ص)، ائمه (ع) و بطور کلی مقدسات دینی به شدت برخورد می‌کند و آن چه موجب بر آشفتگی مؤمنان و جریحه دار شدن احساسات آنان می‌شود، عمدتاً همین اهانت به مقدسات است نه ارزیابی منصفانه. (یعقوبی، ۱۳۸۹: ۷ و ۵)

۳- یافته‌های پژوهش

در این بخش به نمونه‌هایی از تابو و توتم در منطق الطیر با استناد به آثار ابن سینا، قشیری، ابن عربی و مکی می‌پردازیم.

هنجار اول، وجوب وجود مراد بر مرید:

پیر باید، راه را تنها مرو
از سر عمیا درین دریا مرو
پیر ما لابد راه آمد ترا
در همه کارها پناه آمد ترا
چون تو هرگز راه نشناسی ز
بی عصا کش کی توانی برد راه
نه ترا چشمست و نه ره کوتاه
پیر در راحت قلاوز ره است

(عطار نیشابوری ۱۳۷۶: صص ۹۴ و ۹۵)

خواجه ابوالقاسم قشیری در رساله خود در باب « الوصیه للمرید » می‌گوید: « ثم یجب علی المرید ان یتأدب بشیخ فأن لم یکن له استاذ لایفلح ابدأ. هذا ابو یزید یقول : من لم یکن له استاذ فإمامه الشیطان و سمعت الاستاذ ابا علی الدقاق یقول : الشجره اذا نبئت بنفسها من غیر غارس فأنها تورق و لکن لا تثمر کذلک المرید اذا لم یکن له استاذ یاخذ منه طریقته نفساً نفساً فهو عابد هواه لایجد نفاذا (القشیری، ۱۴۱۸: ۴۲۶) باید مرید زیردست پیری شاگردی کند و اگر پیری نداشته باشد رستگار نگردد. ابویزید می‌گوید: هر کسی (مریدی) پیری نداشته باشد، پیرش شیطان باشد و شنیدم ابوعلی دقاق می‌گفت: هر گاه درخت بدون غرس بروید هر چند برگ داشته باشد میوه ایی ندهد. هم چنین است مرید اگر پیری نداشته باشد که نفس نفس راه و روش خود را از او آموزد او عابد هواس نفس خود است و نجات نمی‌یابد.

هنجار و روش و اصل و قاعده یی آشکارتر از این نمی‌توان یافت که تجاوز و تعدی از آن به منزله گذر از خط قرمز است و این هنجار با این بیان است که در عرفان یک تابو به شمار می‌آید.

ابوعلی سینا در « الاشارات و التنبیهات » در « المنط التاسع فی مقامات العارفین » می‌گوید: « لما لم یکن الانسان بحیت یستقل وحده بامرہ نفسہ الا بمشارکہ آخر من بنی اصحابه عن مهم لو تولاه بنفسه لاذحم علی الواحد کثیر و کان یتعسر ان امکن، و جب ان یكون بین الناس معاملہ و عدل یحفظه شرع یفرضه شارع متمیز باستحقاق الطاعه لاختصاصه بآیات تدل علی انها من عند ربہ، و و جب ان یكون للمحسن و المسی جزاء عند القدر الخبیر..... » (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۱/۳۷۱)

(وقتی انسان تنها با مشارکت افراد هم جنس می‌تواند کار خود را به سرانجام رساند و اگر هم بخواهد به تنهایی امور خود را انجام دهد، قطعاً نخواهد توانست چون در آن

واحد کارهای فراوان بر او هجوم خواهد آورد و یا اگر بتواند بسیار سخت خواهد بود، بنابراین باید میان مردم رفتاری و عدالتی باشد که شرع آن را حفظ کند و شارعی آن را موجب گرداند که بخاطر داشتن علامات و نشانه‌هایی او شایسته آن کار می‌باشد و محسن و مسیء نزد خدای توانا پاداشی دارند)

با توجه به این که ابن سینا در این نمط در باره عارفان سخن می‌گوید در این عنوان که تحت اصطلاح « اشاره » می‌باشد به این نکته اشاره دارد که انسان (عارف - مرید) باید تحت نظر یک فرد ممتاز و برجسته و دارای اهلیت و استحقاق (مراد - پیر) به کار خود ادامه دهد چرا که در غیر این صورت امکان راه یابی به شناخت حقیقت و در نهایت آن پاداش معنوی حقیقی نخواهد رسید.

خواجه نصیرالدین طوسی که یکی از شارحان « الاشارات و التنبیهات » است در شرح و توضیح این عبارات ابن سینا بیانات مشابهی دارد که نهایتاً می‌گوید : آن پیر و مراد، مستحق راهنمای و هادی واقعی، عارف و انسان و جهان را به خدا می‌رساند با این بیان خواجه می‌توان دریافت که انسان و عارف و مرید باید از این هنجار طبیعی، ذاتی، الهی و عرفانی خود پیروی کند و تخطی از آن موجب فرو پاشی خواهد شد.

خواجه عبدالله انصاری در « منازل السائرین » در « باب مقام المراد » می‌گوید: « اکثر المتکلمین فی هذا العلم جعلوا المراد و المرید اثنین و جعلوا مقام المراد فوق مقام المرید و انهم اشاروا باسم المراد الی الصفات الذین ورد فیهم الخبر » لب کلام خواجه این است که بیشترین کسانی که در این باره سخن رانده اند برآنند که مراد و مرید دو چیز (نفر) هستند و مقام مراد (پیر) را بالاتر از مقام مرید دانسته اند و هدفشان از مراد (پیر) کسی (یا کسانی) هستند که دارای ویژگی‌های الهی بوده و اهل خیر و نیکی اند.

شارح السائرین در شرح این عبارت همراه با توضیحات و ذکر روایاتی از پیامبر (ص) شأن مقام مراد و پیر را بیان نموده و پیروی از آن را لازم و ضروری تلقی می‌کند و در پایان برای مراد و پیر سه درجه و رتبه بر می‌شمارد که وجود او برای مرید در پیمودن راه طریقت و حقیقت از واجبات آغاز راه می‌باشد. (ص ۴۸۰ - ۴۸۹)

محمی‌الدین معروف به ابن علی در فتوحات مکیه (الفتوحات المکیه) در باب ۱۸۱ « فی معرفه مقام احترام الشیخ » می‌گوید : « الشیخ نواب الحق فی العالم کالرسول (ع) فی زمانهم بل هم الورثه الذین ورثوا علم الشرایع عن الانبیا (ع) غیر انهم لایشروعون فلهم

(رض) حفظ الشریعه فی العموم ما لهم التشریح و لهم حفظ القلوب و مراعات الاداب فی الخصوص... و الجامع لمقام الشیخوخه ان الشیخ عباره عن جمع جمیع مایحتاج الیه المراد المرید السالک فی حال تربیته و سلوکه و کشفه الی ان ینتهی الی الاهلیه للشیخوخه و جمیع ما یحتاج الیه المرید اذا مرض خاطره و قلبه بشبهه وقعت له یعرف سحتها من سقمها « (ج ۳ ، ۶۶۶-۶۶۵)

شیوخ (پیران) همانند پیامبران نایبان حق در جهانند بلکه وارثانی هستند که علم شرایع را از پیامبران ارث برده اند بدون این که شریعتی تازه بیاورند پس آنان باید بطور عموم شریعت را حفظ کنند و بطور ویژه دل‌های مریدان و مراعات آداب پیروی را در نظر داشته باشند. (همان منبع)

بی شک یکی از عالی‌ترین و برترین بیانات در خصوص داشتن « پیر » در راه سلوک عرفانی همین بیان محیی‌الدین ابن عربی است و او با این بیانش این هنجار، اصل، قاعده و قانون عرفانی را در جایگاه خود تثبیت نموده و عدول از آن را نامقدس دانسته و تحریم می‌کند تا از این طریق « تابوی » دیگر در عرفان بوجود آمده باشد.

هنجار دوم : اعراض کلی از دنیا و زهد

هدهدش گفت ای بصورت مانده باز	از صفت دور و به صورت مانده باز
شاه را در ملک اگر همتا بود	پادشاهی کی برو زیبا بود
سلطنت را نیست چون سیمرغ کس	زان که بی همتا به شاهی اوست بس
شاه آن باشد که همتا نبودش	جز وفا و جز مدارا نبودش
هر که باشد پیش او نزدیک‌تر	کار او بی شک بود تاریک‌تر
دایما از شاه باشد بر حذر	جان او پیوسته باشد پر خطر
شاه دنیا فی المثل چون آتش است	دور باش از وی که دوری زو خوش است

(عطار نیشابوری ۱۳۷۰: ص ۵۴)

بی شک یکی از اصول مسلم و قوانین و قواعد لایتغیر در آئین عرفانی هنجار « روی گردانی از دنیای فانی » است. تحت هیچ شرایطی از جامعه عرفانی پذیرفته نیست که سالکی (یا حتی عارف کاملی) اندکی مهر، علاقه، محبت و وابستگی به دنیا و...داشته باشد. این هنجار نامقدس (روی آوردن به دنیا و مافیها) می‌باشد و در این خصوص نیز

بزرگان عرفان و نظریه پردازان عرفانی دیدگاه‌هایی دارند که باختصار بیان می‌شود؛ البته لازم به ذکر است که بیشتر این صاحب نظران موضوع را در مبحث زهد و ورع بیان نموده اند: ابن سینا در الاشارات و التنبيهات « در المنط التاسع می‌گوید « الزهد عند غیر العارف معامله ما، کانه یشتری بمتاع الدنيا متاع الاخره و عند المعارف تنزه ما عما یشغل سره عن الحق و تکبر علی علی کل شیء غیر الحق : زهد در نظر غیر عارف داد و ستدی است که گویا او با کالای دنیا کالای آخرت را می‌خرد و در نظر عارف پاک شدن از چیزی است که او را از حق باز می‌دارد و بزرگ بر هر چیزی جز حق می‌باشد (ص ۳۷۰) این عبارت ابن سینا و شرح و بیان خواجه نصیرالدین طوسی کاملاً روشن می‌سازد که عارف و سالک باید دارای زهد حقیقی باشند و از دنیا و مافیها اعراض نمایند.

ابن عربی در باب ۹۳ از فتوحات مکیه در زهد و اعراض از دنیا بیان وافی و کافی دارد که لب مطلب او این است که عارف و سالکی حقیقی باید نسبت به دنیا و تمام وابستگی‌های دنیایی چه در درون انسان و چه خارج از او بی‌علاقه باشد و هیچ‌گونه تعلقی به آن نداشته باشد هر چند او درباره معنی مفهوم زهد و اعراض از دنیا مطلب و مسائل مختلفی همراه با اختلاف نظر خود و دیگران را نقل کرده اما آن را بر اهل عرفان واجب و ضروری می‌داند و می‌گوید :

فالزهد ليس له في العلم مرتبه و تركه عند اهل الجمع مفروض و شارح منازل السائرین در باب الورع در استشهداد خواجه عبدالله انصاری به آیه شریفه « و ثيابك فطهره » می‌گوید: لوح - رضی الله عنه - فی استشهدا ده بهذه « الایه الی ان الحرم - بل المشتبه امره بل الدنيا و مافیها - نجس یحب التطهر الذیل و التوب عن التلوث بها ». (ص ۲۶۳)

قریب به این مضمون که واجب است بر عارف سالک که از هر چه تعلق به دنیا دارد بکلی اعراض نماید و هم چنین در باب الزهد می‌گوید: « ما یبغی لکم عندالله من الخیرات الی هی الباقیات الصالحات خیر لکم من اموال الدنيا و زخارفها فاتوکوا الفانی للباقی ». (ص ۲۵۷)

(آن چه از شما نزد خدا باقی می‌ماند همان باقیات صالحات است که نسبت به دنیا و زخارف آن خیر است پس دنیا را به خاطر آخرت باقی رها سازید) در ادامه بیان خواجه عبدالله انصاری است که می‌گوید: و هو (زهد) اعراض عن الدنيا، للعامة قربه و للمردی

ضروره و للخاصه خسه (روی گردانی از دنیا برای عموم مردم قربت به خداست و برای مرید و سالک واجب ضروری و برای افراد خاص مایه خست و فرومایگی). (ص ۲۵۷)
 در کتاب « لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام » نیز در دو عنوان ورع و زهد اعراض از دنیا را از امور اهل الهام و عرفان و معرفت می‌شمارد. (صص ۳۰۹ تا ۳۱۱ و ۴۹۱)
 ابو نصر سراج طوسی در « اللمع فی التصوف » در باب مقام الزهد می‌گوید: « قال الشيخ (ره) و الزهد مقام شریف و هو اساس الاحوال الرضيه و المراتب السنیه و هو اول قدم القاصدين الى الله و المنقطعین الى الله و الراضین عن الله و المتوکلین علی الله تعالی فمن لم يحکم اساسه فی الدنيا رأس کب خیر و طاعه و يقال ام من سمی باسم الزهد فی الدنيا فقد سمی بألف اسم محمود و من سمی باسم الرغبه فی الدنيا فقد سمی بالف اسم مذموم ». (ص ۴۶)
 بیان سراج هم از جمله عباراتی است که در اعراض از دنیا و زهد برای عارف واقعی و حقیقی از هنجارهای اصلی طریقت و حقیقت به حساب می‌آید.

هنجار سوم و چهارم و پنجم: مجاهدت قرب. بعد و شوق

شیخ چندانی که در صحرا بگشت	کس نمی جنبید در صحرا و دستت
شورش بر وی پدید آمد به زور	گفت یا رب در دلم افتاد شور
با چنین درگه که در رفعت تر است	این چنین حالی ز مشتاقان چراست
هاتفی گفتش که ای حیران راه	هر کسی را راه ندهد پادشاه
عزت این در چنین کرد اقتضا	کز در ما دور باشد هر گدا
چون حزیم عز ما نور افکند	غافلان خفته را دور افکند
سال ها بودند مردان انتظار	تا یکی را بار بود از صد هزار

(عطار نیشابوری ۱۳۷۰، ص ۹۰)

عابد سالک باید که در گام‌های بعدی مجاهدت، تلاش‌های فراوان زیر نظر مراد خود داشته باشد و با اصول قرب و بعد آشنا بوده و عوامل ایجاد آن دو را در خود پدید آورد و سرانجام شوق حقیقی در خود ایجاد کند تا اهلیت مریدی یابد.

ابوالقاسم قشیری در رساله‌ی خود در باب الشوق می‌گوید: «روزی داوود (ع) تنها بنشست و به بیابان رفت خدای بزرگ وحی کرد که ای داوود چه شده است که تنهایت می‌بینم؟ گفت: «بار خدایا شوق تو در دلم اثر کرده و مرا از همنشین مردم باز داشته است گفت برو پیش ایشان که اگر تو باره گریخته ایی را به درگاه من آری نام تو اندر لوح محفوظ از جمله آگاهان باشد.» (ص ۳۵۷)

آری حریم برگاه مراد و شیخ نیاز به شوق و اشتیاق واقعی و حقیقی دارد نه لحظه ایی و آنی هر چند هم در بیابان باشی باید آن گونه باشی که می‌گوید و می‌خواهد. همو در «باب القرب و العبد» داستانی نقل می‌کند مبنی بر این که مرادی و شیخی یکی از مریدان خود را نسبت به دیگران بیشتر مورد توجه و تفقد قرار می‌داد (یکی از هزار) دیگران سخنی در این باره داشتند تا این که مراد و شیخ به هر کدام پرنده ای داد و گفت ببرید و جایی ذبح کنید که کسی نباشد همه رفتند و برگشتند و این مرید منظور با پرنده زنده برگشت، مراد و شیخ گفت: چه شد؟ گفت: هر چه گشتم جایی نیافتم که خدا نباشد و مرا نبیند شیخ گفت: به همین دلیل است که این یکی را بر شما (هزاران) مقدم می‌دارم. (همان: ۱۱۷)

ابونصر در اللمع می‌گوید: «ان الله تعالى عبادا قربههم الله عز وجل بما هو به قریب منهم و كانوا قریبین منه بما هو به قریب الیههم و هذه الدرجه الثانيه من حال القرب» (همان: ۵۷) و نیز می‌گوید: «ان الله يقرب من قلوب عباده على حسب ها یری من قرب قلوب عباده منه فانظر ماذا يقرب من قبلک.» (همان: ۵۷)

با این بیان ابونصر مشخص می‌شود که نزدیکی به درگاه مراد ربانی که، واسطه فیض الهی است و سرانجام هدف مریدان است، به کثرت و قلت تلاش و مجاهدت نیست بلکه باید آن را در درون خود جستجو کرد تا لیاقت قرب بارگاه حق و پیوندگان راه حق یافت. هم چنین ابونصر سراج یکی از علل قرب و نزدیکی به درگاه حق تعالی و (مراد و شیخ) را لزوم خوف و رجا در دل مرید و عارف و سالک می‌داند. (همان: ۶۰ - ۶۳)

مکی در «فوت القلوب» علت قرب و نزدیکی و وصال و دوام به بارگاه حق (و به تبع آن شیخ و مراد را) در دوام رضا و خشنودی می‌داند تا بندگان به مقام خشنود نرسند و هر چند هم زیاد باشند به در سلطان عشق راه نمی‌یابند. (الهی نامه، ۱۳۷۸: ۱۰۰۷) کسی می‌تواند به مقام و دخول حریم عز راه یابد که پیوسته موافق امر الهی باشد و پیرو او بوده و در تمام اوقات مشغول عبادت او گردد اما هنوز از واصلان و

نزدیکان محسوب نمی شود. اگر با دیدن این مقام بایستاد چون این امر موجب حجاب می شود. بنابراین درگاه مرید برای خود جایگاهی در این ورود به حریم عز مراد مشاهده کند، مغرور و فریفته شده است. (۴۷۳ و ۴۷۲)

در شرح منازل السائرین در باب «الرضا» ضمن بیان وافی در خصوص رضا از جانب خدا نسبت به بنده و بالعکس و هم چنین این که مرید برای خود رضایت و خشنودی خاصی قائل نباشد، می گوید «هو من اوائل مسالک اهل الخصوص» (ص ۳۵۹) رضا را از مراحل آغازین سیر و سلوک می شمرد و ورود به بارگاه سلطان عشق را در ضمن این خشنودی می داند.

محمی الدین ابن عربی در فتوحات مکیه، در باره نزدیکی به خدا و دوری از او مطالبی دارد که لب کلام او این است: مرید به قرب و نزدیکی بارگاه حقیقی مراد نمی رسد مگر این که از هر حیث، نظری و عملی، این لیاقت و شایستگی را داشته باشد و خود را کاملاً از نظر قلبی و عمل به اعمال ظاهری و باطنی آماده ورود به این حریم عز بسازد تا از حیرت و سرگستگی نجات یابد.

جلابی هجویری در کشف المحجوب ضمن شرح بیان مقام رضا (ع) می گوید: «لان الرضا للا حزان نافیة و للغفاه معافیة» رضا انسان را از غم ها برهاند و از چنگ غفلت بریاید و اندیشه ی غیر از دلش بزداید. (ص ۲۲۰)

پس یکی از راه های رسیدن به آن حریم عز دوری از غفلت است و دوری از غفلت رسیدن به مقام رضای الهی است. البته اکثر مؤلفان کتب عرفا از قدما و متأخرین برای مقام سه حالت قائل شده اند که حالت اول (و برخی حالت دوم) را موجب رسیدن به قرب و بارگاه عشق دانسته اند.

ابن سینا در «الاشارات و تنبیهات» در خصوص ورود به حریم عز و بارگاه سلطان عشق بیان بسیار جالب و حائز اهمیت دارد که در نوع خود قابل بررسی است: «جل جناب الحق عن ان یکون شریعه لکل وارد او یطلع علیه الا واحد بعده احد و لذک فان ما یشتمل علیه هذه الفن ضحکه للمغفل و عبره للمحصل فمن سمعه غاشماز عنه فلیتنهم نفسه لعله لا تناسبه و کل میسر لما خلق له» (ج ۳، ۳۹۴) عبارت شیخ بسیار واضح و روشن است. شیخ بارگاه عز الهی را خیلی مقدس تر از آن می داند که هرکسی بر آن ورود یابد بلکه به ترتیب و کسب شأن و لیاقت آن جایگاه می تواند قرب و وصال

کسب کند و کسی آن گفته شیخ را در نمی یابد و اشکال از خود است نه اصل و اساس جایگاه رفیع و مراد.

هنجار ششم: فتا در مراد و محو در وجود او و یا محو اط صفات غیر او

هر که در وی محو شد از خود برست ز آن که نتوان بود جز با او بدست
محو شو، وز محو چندینی مگوی صرف می کن جان و، چندینی مگوی
می ندانم دولتی زین پیش من مرد را گو گم شود از خویشتن
(عطار نیشابوری ۱۳۷۰، ص ۱۴۴)

یکی از مهم ترین و اصلی ترین هنجارهای عرفانی « محو » است که در این اصل گفته های بسیار زیاد است. نمونه هایی از چند منبع و مأخذ آورده می شود:
در « لطائف الاعلام » ضمن بیان معنی و مفهوم « محو » ده عنوان برای آن ذکر کرده است. محو ارباب السرائر، محو الجمع، المحو الحقیقی، محو العبودیه، محو وجود عین العبد، محو اهل الخصوص، محو التشتت، محو المحو، مراد از محو الجمع فنای کثرت در وحدت و منظور از محو حقیقی دیدن پدیده ها با چشم احدیت جمع است که محو کننده اغیار است و خلاصه هدف محو عبودیت محو عین عبد از وجود است به گونه ای که علمای ویژه عرفان و تصوف آن را دریافته اند. (صص ۵۰۹-۵۱۲) اصطلاح محو همراه با اثبات بکار برده می شود: المحو، رفع اوصاف العاده و الثبات اقامه احکام العباده، فمن نفی احواله الخصال الذمیمه و آتی بدلها بالافعال و الاحوال الحمیده فهو صاحب محو و اثبات. (قشیری، ۱۰۹)

با توجه به دو عبارت منقول از لطائف الاعلام و رساله قشیریه به نظر می رسد اصطلاح « محو » به دو معنی و مفهوم بکار می رفته است: ۱. محو و فنا در برابر وجود معبود و مراد و معشوق ۲. محو از صفات مفهوم و ناپسند. در هر صورت می توان دریافت که محو از هنجارهای مقدس واجب اهل عرفان و کشف حقیقت بوده است و از حریم های پاک آن فرقه شمرده می شده است. و با توجه به معنی جدید از مقدس و نامقدس در رشته های مختلف می توان آن را « یک تابو » از دیدگاه عرفان بشمار آورد.
قشیری در توضیح « محو » می گوید: و اما حقیقه محو اثبات و فسادان عن

القدره (الا لهیه)، فالمحو ما سره الحق و نفاه و الثبات ما اظهره الحق و ابداه (ص ۱۰۹) وی هر دو صفت را برخواسته از قدرت لایزال الهی می‌داند که به مرید و بنده از جانب او عنایت می‌شود. ابن عربی نیز در فتوحات مکیه عباراتی نزدیک به بیان رساله قشیریه آورده است و آن را از لوازم این طریقت و حقیقت می‌داند و مرید باید به این مرتبه و جایگاه نیز برسد تا اطلاق اسم کامل بر او شایسته و درخور گردد. (صص ۳۴۹ - ۳۳۹)

نتیجه‌گیری

همان طور که گفته شد تابو شامل بایدها و نبایدها (مقدسات و نامقدسات) و ممنوعیت‌های زندگی انسان‌ها از زمان بدویان تاکنون می‌باشد که هنجار محسوب می‌شوند. این مقدسات و منهیات دارای مرز (ورود ممنوع) هستند که عدم رعایت آن مستوجب مجازات و نکوهش است.

فرد بهنجار کسی است که با خود، محیط پیرامون و انتظارات محیطش هم سازی داشته باشد، به عبارت دیگر: کسانی که با جامعه هماهنگ و همسان باشند بهنجار شمرده می‌شوند و آنانی که همسانی ندارند نابهنجار نام می‌گیرند. مراد از همسانی اجتماعی مراعات هنجارهای اجتماعی و منظور از ناهمسانی اجتماعی نقض هنجارهای اجتماعی است.

تابو و توتم (هنجار و ناهنجار، مقدسات و نامقدسات) عمومیت یافته و در مسائل مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی، فرهنگی و غیره کاربرد پیدا کرده. هر چند ابتدا صرفاً در تاریخ و جامعه مطرح بوده است. بنابراین به عنوان مثال اگر افراد جامعه با هنجارها، ارزش‌ها و عقاید دینی (مقدسات و نامقدسات) و اجتماعی جامعه در تعارض و تضاد باشند، در این صورت رفتار اجتماعی و دینی رفتار ناهنجاری خواهد بود، زیرا که بین خواسته‌ها و نیازها و آرمان اجتماعی سیستم موجود و افراد جامعه هماهنگی دیده نمی‌شود، و در این حالت روابط اجتماعی تنش‌زا و ستیز آمیز است.

این موضوع هماهنگی و یا تعارض و تضاد در عرفان نیز قابل بررسی است تا معلوم شود از نظر عرفا چه پدیده‌هایی ناهنجاری است و به عبارت دیگر مراد و مرید و سالک و اصل باید تابع چه اصول و قواعد هنجاری باشند تا تعارض و تضادی پیش نیامده باشد و هماهنگی در کل این طبقه خاص متجلی شود.

بر این اساس در این مقاله مواردی از هنجارها و ناهنجارهای عرفانی، با تکیه بر نظریه چهار تن از بزرگان عرفان، در شش جایگاه مورد بحث و بررسی قرار گرفته و

مشخص شده بزرگان این طبقه تا چه حد و اندازه و تا چه مرز ثغوری به هنجارها و ناهنجارهای خود ارزش قائل بوده و اهمیت می‌دادند تا جایی که با رعایت این اصول و مقدسات و پرهیز از نامقدسات پایه‌های طبقه‌ی خود را محکم و استوار نموده‌اند. عطار تقریباً در تمام آثارش ضمن بیان اصول عرفان خود، پایبندیش به آنها را با مقدس و نامقدس شمردن هنجارها به اثبات می‌رساند.



کتابشناسی

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۳۷۹) *الاشارات التنبيهات* (ج ۳). تهران: دفتر نشر کتاب.
۲. ابن عربی، ابو عبدالله محمد (۱۴۳۱-۱۴۳۲ ع. ق)، *الفتوحات المکیه* (ج ۳)، بیروت: انتشارات دارالفکر.
۳. بی ناس، جان (۱۳۷۳)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. توسل پناهی، فاطمه (۱۳۹۱)، *توتم و تابو در شاهنامه*، چاپ اول تهران نشر ثالث.
۵. جلابی هجویزی، غزنوی ابوالحسن علی بن عمان (۱۳۷۱)، *کشف المحجوب*، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۶. رید،^۱ ایولین، (۱۳۸۷)، *مادر سالاری*، ترجمه افشنگ مقصودی، تهران: نشر گل آذین.
۷. رید،^۲ ایولین، (۱۳۶۳)، *انسان در عصر توحش*، ترجمه محمود عنایت، چاپ اول، تهران: انتشارات هاشمی
۸. رید،^۳ ایولین، (۱۳۹۰) *پدر سالاری (گذر از مادر سالاری به پدر سالاری)*، تهران: نشر گل آذین
۹. السراج الطوسی، ابو نصر عبدالله بن علی (۱۹۱۴)، *اللمع فی التصوف* (بدون تاریخ) تهران: انتشارات جهان.
۱۰. فروید، زیگموند (۱۳۵۱) *توتم و تابو*، ترجمه دکتر محمد علی خنجی، چاپ دوم: تهران، کتابخانه طهوری
۱۱. القشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوزان (۱۴۱۸ ه. ق) *الرساله القشیریه*.
۱۲. مشکور، محمد جواد (۱۳۷۷) *خلاصه ادیان یا تاریخ دین‌های بزرگ*، چاپ ششم، تهران: انتشارات شرق.
۱۳. المکی، ابوطالب محمد بن علی، (۱۴۲۲ ه. ق)، *قوت القلوب*، چاپ اول: قاهره، مکتب الدار التراث.
۱۴. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸) *الهی نامه* تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۰) *منطق الطیر*، تصحیح صادق گوهرین، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

انعکاس عناصر برجستهٔ تابو و توتم در منطق الطیر عطار نیشابوری / ۵۹

۱۶. یعقوبی، پارسا، (۱۳۸۶)، *آشنایی با تابوشکنی و سیر آن در ادبیات کلاسیک* (صص

۹۹-۱۱۶)، مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کردستان : شماره ۱۸۳. دوره ۵۸.

۱۷. یعقوبی عبدالرسول، (۱۳۸۹) *ماهنامه معرفت* (صص ۱-۱۶)، سال ۵، مقدس و

نامقدس شماره ۳۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی